



معصوم‌ترین خون‌های تهران

در ششمین تور تهرانگردی مدرسه همشهری، راهی اماکنی شدیم که رد خون پاک شهدای دانش آموزی حوادث تروریستی دهه ۶۰ عمر آنها ثبت شده و هنوز داغ است

۲۲



بزرگمردان کوچک

از همان کودکی زبانه‌زد همسایه و بستگان بود، کمی که بازوهایش قوت گرفتند سراغ کار رفت، خرچش را سعی می‌کرد خودش در بیاورد، اهل صله رحم بود

۲۴

شنبه ۲۳ اسفند ۱۴۰۱ | ۲۱ شعبان ۱۴۴۴ | سال سی‌ویکم | شماره ۸۷۳۵

همیشه در روایت تهران



در ششمین تور مرکز تهران‌شناسی همشهری سراغ شهدای ترور دانش‌آموزی پایتخت رفتیم

نوجوانانی در قامت رهبر

گزارش
روزنامه‌نگار
حجت‌الاسلام حسین کاظم‌زاده

وقتی فضای کشور را قیام‌الله پر می‌کند، مسیر رشد، کوتاه می‌شود و نوجوان ۱۳ساله‌ای مثل شهید حسین فهمیده به نقطه‌ای می‌رسد که امام خمینی (ره) او را خود که ارزشش از صدها زبان و قلم ما بزرگ‌تر است، با نارنجک خود را زیر تانک دشمن انداخت و آن را منهدم نمود و خود نیز شربت شهادت نوشید. «این تعارف و مانور تبلیغاتی نبوده که حضرت امام فرمودند. به یک واقعیت عمیق در جان بسیاری از نوجوانان این کشور اشاره می‌کند، این را در تهرانگردی این هفته که روایت شهدای ترور دانش‌آموزی بود، به عیان دیدیم.

دی‌باری قراران

انسان‌های بزرگی که فقط سن‌شان کم است و هیچ چیز دیگری برای بزرگ بودن - در حد جولدار یک ملت شدن - کم ندارند.

شهید شهرام عبدی به قول مدارس اصلا از جنس این دنیا نبود؛ اگر در خانه غذا کم بود، فوری به من می‌گفت «من نون و ماست می‌خورم» ماسه مبارک، افطاری‌هایش را به نیازمندان محل می‌داد. خواهرش می‌گوید: زمزمه دائم شب آخرش این مصراع بود: «بسه دی‌باری ی‌قراران تو بیا از آن مایی»

باور کنید او تنها ۱۶ساله است و اینقدر سالکانه زندگی می‌کند.

باغیرت است و کار می‌کند تا دستش در جیب خودش باشد و با دست‌مزدهایش برای مادر، انگشتری می‌خرد؛ انگشتری که هیچ وقت فرصت نشد در دستان مادر آن را ببیند و حالا از آن عالم نظاره‌گر آن است.

خانه‌ای ساده اما پر از معنویت

برادر شهید، فرامرز سیف‌صادقی با همان تیپ ساده و بیان شیرینش و در آن منزل ساده و محقر اما نورانی، ما را برد به منزل آقای امیرالمومنین (ع) و خانم حضرت زهرا (س) که سرنوشته‌کالم از همین خانه‌های ساده اما معنوی رقم می‌خورد.

شاهراه اقتصادی شهر تهران

فرامرز فقط ۱۷ساله است که در پست حفاظت از پل راه آهن، رگبار منافقین او را همسان سیدالشهدا (ع) می‌کند پلی که شاهراه اقتصادی شهر تهران است و محل عبور کامیون‌های باری و مسافران راه‌آهن. منافقین تهدید کرده‌اند که این پل را منفجر می‌کنند و این فرامرزها هستند که می‌ایستند و از امنیت و معیشت مردم با جانشان، حراست می‌کنند.

چقدر برهمت است این فرامرز!

۱۴ساله است که حادثه جمعه خونین ۱۷شهریور رقم می‌خورد. بردارش که دائم بغض می‌کند همچنان روایت می‌کند که دیدیم فرامرز بیل و کلنگ برداشته و عازم است. گفتیم: کجا؟

وقتی یک جمعیتی از خواسته‌های خودش می‌گذرند و اهداف عالی‌ر دنیال می‌کنند و به تعبیر قرآن خداوند را نصرت می‌کنند، نصرت و یاری خدا، شامل حالشان می‌شود: «إِنَّ تَضَرُّوا أَلَّهُ يَضُرَّكُمْ»

وقتی هم نصرت الهی شامل جمعی شود، مسائل به شکل معجزه‌آسایی پیش می‌رود، حرکت و رشد، ضرب‌های نجومی پیدای می‌کند و هر صد ساله یک شبه طمی می‌شود: «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا» وقتی نصرت و یاری خداوند بیاید مردم به‌صورت فوج فوج و با یک تصاعدی پیش خواهند رفت. شهید علی‌اصلی‌پور، دانش‌آموز ۱۷ساله هنرستانی که با همت و ابتکار بی‌نظیرش برای جبهه‌ها نارنجک و بمب الکترونیکی می‌ساخت یا خود همین شهید سیف‌صادقی که در ۱۵سالگی، مربی آموزش تیراندازی است و عکس با اسلحه‌اش که نمی‌دانم اسلحه بلندتر است یا قد او، گوشه اتاق، بزرگ قاب شده است.

عجیب است که این‌سالکان نوجوان چشم‌هایشان باز می‌شود و می‌بینید نوجوان

هر روز یک خرابکاری

مکت

نصرالله حدادی، تهران‌شناس شاهد برخی از بمب‌گذاری‌های منافقین در شهر تهران تعریف می‌کند که موج سنگین برخی از این انفجارها تا ۵کیلومتر دورتر هم به‌شدت شنیده می‌شد. او در ساختمان شمس‌العماره ناصر خسرو، بدن‌های تکه‌تکه مرد روی زمین و شرکت می‌کردند.»

داستان این‌ها را بخوانید

مکت

به همین سادگی آدم می‌کشند. نمی‌دانم نام عملیات مهندسی را شنیده‌اید یا نه؟ حتما جست‌وجو کنید تا با بخشی از جنایات‌های سنگدلانه این جریان بی‌رحم آشنا شوید و داستان شهید طالب‌طاهری را که او هم فقط به جرم مذهبی بودن شهید شد و یک مهر سست حدوداً ۲۰۰تفری از دانش‌آموزان این کشور که برای ماندگاری این کشور جان خود را کف دست گرفتند و در تاریخ این مرز و بوم ماندگار شدند. شهید محمد حبیب‌الله‌زاده ۱۷ساله را که از فعالان جهادسازندگی بود برای خدمت به مردم، شب‌روز نداشت با دوستان جهادی‌اش، در ساختمان جهادسازندگی محله صادقیه به شهادت رساندند و به همین هم راضی نشدند. جنازه‌هایشان را با بمب تکه‌تکه کردند و ساختمان را به آتش کشیدند.

سوم اسفند سال ۱۳۶۰ در خانه تروریستی میدان سپاه ۱۲ نفر از جمله یک دانش‌آموز شهید و ۲۵ نفر زخمی شدند.

شما یعنی شهید عبدی و سیف‌صادقی، از شهادت خود هم خبر دارند و با چشم و آغوش باز به شهادت می‌رسند.

امتیاز دهی منافقین برای ترور

در منطقه کن با ۴شهید ترور دانش‌آموزی آشنا شدیم؛ منطقه‌ای با بافت قدیمی و مذهبی، که حرکت و رشد، ضرب‌های نجومی پیدای می‌کند و هر صد ساله یک شبه طمی می‌شود: «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا» وقتی نصرت و یاری خداوند بیاید مردم به‌صورت فوج فوج و با یک تصاعدی پیش خواهند رفت. شهید علی‌اصلی‌پور، دانش‌آموز ۱۷ساله هنرستانی که با همت و ابتکار بی‌نظیرش برای جبهه‌ها نارنجک و بمب الکترونیکی می‌ساخت یا خود همین شهید سیف‌صادقی که در ۱۵سالگی، مربی آموزش تیراندازی است و عکس با اسلحه‌اش که نمی‌دانم اسلحه بلندتر است یا قد او، گوشه اتاق، بزرگ قاب شده است.

عجیب است که این‌سالکان نوجوان چشم‌هایشان باز می‌شود و می‌بینید نوجوان

مزد جهاد در خیابان

آقای حسین بیگی که هر ۴شهید یعنی کاظم طاهری، علی‌اکبر حسین بیگی، محمدحسین

پشت‌بام‌ها را دیده بود. «روزی در تهران نبود که ترور یا بمب‌گذاری با خرابکاری توسط این خبیث‌ها نباشد. در این فضای ناامن و با تهدید چندین‌باره منافقین نسبت به برخی راهپیمایی‌ها، باز مردم، پرشورتر شرکت می‌کردند.»

پشت‌بام‌ها را دیده بود. «روزی در تهران نبود که ترور یا بمب‌گذاری با خرابکاری توسط این خبیث‌ها نباشد. در این فضای ناامن و با تهدید چندین‌باره منافقین نسبت به برخی راهپیمایی‌ها، باز مردم، پرشورتر شرکت می‌کردند.»

روایت
گردشگران
سید محمد حسینی
دانشجوی فرهنگ و ارتباطات

بکشید ما را

ملت ما بیدارتر می‌شود

آسمان نشانه‌هایی از بهار را روی سرمان می‌ریزد. هوا خوب و مرطوب است نه سرد و نه گرم. تا ساعت حدوداً ۱۰منتظر جمع شدن اعضا و آمدن اتوبوس بودیم. می‌رسد و در آن خیابان تنگ می‌ایستند، ترفیک می‌شود، به سرعت سسوار می‌شویم و راه می‌اقتیم.

مقصد اول کجاست؟

جوایده!

چقدر طول می‌کشد برسیم؟

حدود نیم ساعت.

از ایسن گفت‌وگوها متوجه می‌شوم که قرار است به محله جوادیه برویم یا به قول خود آن محله‌ای‌ها، جواتی‌ها!

رسیدیم؛ نصرالله حدادی هم زودتر از ما رسیده‌اند و زیر سایبانی از لطافت باران پناه برده‌اند؛ آن طرف خیابان، داخل کوچه، درخت مقابل در آبی رنگ و سرخی کلمه «شهید» زیر عکس دانش‌آموز شهرام عبدی کنار ورودی خانه، تمام منظره‌ای است که انسان را دل‌آشوب می‌کند برای حضور هر چه سریع‌تر بر سر سفره خاطرات خانواده شهدای ترور.

مادر شهید می‌آید و در راباز می‌کند:

سلام علیکم، خوش آمدید بفرمایید داخل، بفرمایید

علیکم‌السلام و رحمت‌الله، خیلی ممنون.

تعارف‌هایمان تمام و یکی پس از دیگری در خانه زیرزمینی مادر شهیدی تنها، در کنار یکدیگر نستسیم و حال با دلی پر از التهاب مشتاق شنیدن خاطر آنیم.

مادر شروع می‌کند:

شهرام در مسجد داخل بازارچه فعالیت می‌کرد، دوستانش آنجا بودن یک روز گفت: می‌خواهم بروم و در مسجد ثبت نام کنم.

همیشه آنجا بود. ماموریت‌های مختلف انجام می‌داد. می‌آمد به ماسری می‌زد و دوباره می‌رفت مسجد کمک کند. از کارهایش هم به من چیزی نمی‌گفت، شاید می‌خواست من ممانعت نکنم.

یک روز هم که برای انجام ماموریت با دوستش با موتور می‌رفتند، ماشین به آنها می‌زند و فرار می‌کند. دوستش دستش می‌شکند و شهرام هم ضربه به سرش می‌خورد و شهید می‌شود.»

گفتند در کتاب هم آمده که یک پروژه ترور بوده است و توسط منافقین این اتفاق افتاده.

چرا مادر؟ چرا پس ۱۸ساله شما را ترور کردند، مگر چه کار می‌کرد؟

نمی‌دانم مادر چر این کار را کردند!



در نقطه مقابل بیل بسیاری از نوجوانان با پیوستن به نهادی مردمسی مانند انجمن‌های اسلامی، بسیج و جریان انقلابی برخاسته بودند. همچنین نوجوانانی که سنگر علم آموزی را سنگر اصلی بودند، همواره مورد کینه گروه‌ها بود و هزاران نفر از آنان در عملیات‌های تروریستی به شهادت رسیدند که در این میان عدد دانش‌آموزان بسیار برزنگ است. تعامل واقعی گروهک‌های تروریستی با نوجوانان را باید در آمار ۴۳شهید ترور دانش‌آموز ۶تا ۱۸ساله مشاهده کرد که برای جنایات این گروهک‌ها در نقاط مختلف کشور به شهادت رسیدند.

راستی می‌گفت او نمی‌دانست که جرم پسرش چه بوده که باید دشمنان از ترس او جانش را بگیرند. ولی جوانان را در خانه بعدی گرفتیم؛ خانه شهید فرامرز سیف‌صادقی. شهیدی که در تدارک رفتن به جبهه بود. می‌گویند قرار است پل راه‌آهن که پلی مهم و استراتژیک برای جویات کبری و بارزذن از سیلوهاست، بمب‌گذاری کنند.

شهیدان شب آماده‌باش بود و بالای پل نگهبانی می‌داد که ناگهان به رگبار بسته می‌شوند، و باز هم منافقین، شهید در آن صحنه تیر می‌خورد و به بیمارستان منتقل می‌شود ولی بعد از چند ساعت شهید می‌شود.

برادر شهید اطلاعات زیادی دارد. از شهدای دیگر محله حصرف می‌زند از دیگری ترورها و تحركات منافقین در آن زمان. خودش هم دوبار ترور شده ولی جان سالم به در برده است.

معیار این منافقین خبیث برای انتخاب و ترور کردن مردم بی‌گناه چه بود؟

سبک‌شان برای بعضی‌ا ترورها کور بود، یعنی از پیش تعیین نمی‌کردند. همین که می‌دیدند یک نفر انگشتر عقیق، یا ریش یا موتور هوندا یا اثری از مذهبی‌بودن و انقلابی بودن دارد، همانجا تصمیم گرفته می‌شد و همانجا هم ترور، حالا می‌خواست بقال باشد یا رهگذر یا سپاهی.

همین جواب کافی بود. شهدای دیگر هم که زیارت کردیم و روایت‌شان را شنیدیم نیز به همین شکل شهید شده بودند. فقط دشمن از حضورشان می‌ترسید، برای اینکه این همراهی‌ها را از آنها بگیرد و اتحادشان را خدشه دار کند، بمب‌گذاری می‌کرد و می‌کشست و ترور انجام می‌داد. به خیالش که ما این‌کشتن‌ها مردم می‌ترسند و دست از یاری ما می‌برند (ره) و نظام اسلامی، برمی‌دارند ولی ذهن‌شان از رسیدن به ژرفای جملات امام خمینی (ره) قاصر است که «این انقلاب باید زنده بماند، این نهضت باید زنده بماند، و زنده ماندنش به این خورن‌بزی‌هاست. بریزید خون‌ها را؛ زندگی ما دوام پیدا می‌کند. بکشید ما را ملت ما بیدارتر می‌شود. ما از مرگ نمی‌ترسیم و شما هم از مرگ ما صرفه ندارید. دلیل عجز شماست که در سپاهی شب، متفکران ما را می‌کشید.»

آمار

۶۴۳ شهید ترور دانش‌آموز

در روزهای پرتلاطم و پرهیجان پس از پیروزی انقلاب اسلامی، گروه‌ها و سازمان‌های متعدد سیاسی تلاش می‌کردند در جامعه تازه‌انقلاب‌کرده ایران یارگیری کرده و به‌نحوی برای خود پایگاه اجتماعی قابل‌اعتنایی برای نقش‌آفرینی‌های سیاسی ایجاد کنند که بیشترین تمرکز آنان روی قشر نوجوان و دانش‌آموزان دختر و پسر بود.



گروه‌های التقاطی نظیر منافقین (مجاهدین خلق) با سوءاستفاده از وضع موجود و با نمایش عدم‌تقدید به مسائل شرعی و اختلاط بی‌حد و حصر جنسیتی و جذابیت‌های کاذب که در برگزاری میتینگ‌ها و تجمعات از خود پرزوداده بودند توانستند بخشی از بدنه دانش‌آموزی و دانشجویی کشور را که در آن هیجانات دنیال‌مکانی برای تخلیه انرژی‌های انباشته شده خود می‌کشند جذب کنند و این افراد فریب‌خورده در مقابل انقلاب مردم ایستاده و با پیوستن به تیم‌های تروریستی سازمان‌به‌ابزار تحقق بلند پروازی‌های خودخواهانه سران این گروهک تبدیل شدند و اینگونه بود که بخشی از بدنه جامعه ایران که می‌توانست تضمین‌کننده آینده و پیشرفت کشور باشد را بی‌آینده کردند.

در نقطه مقابل بسیاری از نوجوانان با پیوستن به نهادی مردمسی مانند انجمن‌های اسلامی، بسیج و جریان انقلابی برخاسته بودند. همچنین نوجوانانی که سنگر علم آموزی را سنگر اصلی بودند، همواره مورد کینه گروه‌ها بود و هزاران نفر از آنان در عملیات‌های تروریستی به شهادت رسیدند که در این میان عدد دانش‌آموزان بسیار برزنگ است. تعامل واقعی گروهک‌های تروریستی با نوجوانان را باید در آمار ۴۳شهید ترور دانش‌آموز ۶تا ۱۸ساله مشاهده کرد که برای جنایات این گروهک‌ها در نقاط مختلف کشور به شهادت رسیدند.

راستی می‌گفت او نمی‌دانست که جرم پسرش چه بوده که باید دشمنان از ترس او جانش را بگیرند. ولی جوانان را در خانه بعدی گرفتیم؛ خانه شهید فرامرز سیف‌صادقی. شهیدی که در تدارک رفتن به جبهه بود. می‌گویند قرار است پل راه‌آهن که پلی مهم و استراتژیک برای جویات کبری و بارزذن از سیلوهاست، بمب‌گذاری کنند.

شهیدان شب آماده‌باش بود و بالای پل نگهبانی می‌داد که ناگهان به رگبار بسته می‌شوند، و باز هم منافقین، شهید در آن صحنه تیر می‌خورد و به بیمارستان منتقل می‌شود ولی بعد از چند ساعت شهید می‌شود.

برادر شهید اطلاعات زیادی دارد. از شهدای دیگر محله حصرف می‌زند از دیگری ترورها و تحركات منافقین در آن زمان. خودش هم دوبار ترور شده ولی جان سالم به در برده است.

معیار این منافقین خبیث برای انتخاب و ترور کردن مردم بی‌گناه چه بود؟

سبک‌شان برای بعضی‌ا ترورها کور بود، یعنی از پیش تعیین نمی‌کردند. همین که می‌دیدند یک نفر انگشتر عقیق، یا ریش یا موتور هوندا یا اثری از مذهبی‌بودن و انقلابی بودن دارد، همانجا تصمیم گرفته می‌شد و همانجا هم ترور، حالا می‌خواست بقال باشد یا رهگذر یا سپاهی.

همین جواب کافی بود. شهدای دیگر هم که زیارت کردیم و روایت‌شان را شنیدیم نیز به همین شکل شهید شده بودند. فقط دشمن از حضورشان می‌ترسید، برای اینکه این همراهی‌ها را از آنها بگیرد و اتحادشان را خدشه دار کند، بمب‌گذاری می‌کرد و می‌کشست و ترور انجام می‌داد. به خیالش که ما این‌کشتن‌ها مردم می‌ترسند و دست از یاری ما می‌برند (ره) و نظام اسلامی، برمی‌دارند ولی ذهن‌شان از رسیدن به ژرفای جملات امام خمینی (ره) قاصر است که «این انقلاب باید زنده بماند، این نهضت باید زنده بماند، و زنده ماندنش به این خورن‌بزی‌هاست. بریزید خون‌ها را؛ زندگی ما دوام پیدا می‌کند. بکشید ما را ملت ما بیدارتر می‌شود. ما از مرگ نمی‌ترسیم و شما هم از مرگ ما صرفه ندارید. دلیل عجز شماست که در سپاهی شب، متفکران ما را می‌کشید.»

شهیدان شب آماده‌باش بود و بالای پل نگهبانی می‌داد که ناگهان به رگبار بسته می‌شوند، و باز هم منافقین، شهید در آن صحنه تیر می‌خورد و به بیمارستان منتقل می‌شود ولی بعد از چند ساعت شهید می‌شود.

برادر شهید اطلاعات زیادی دارد. از شهدای دیگر محله حصرف می‌زند از دیگری ترورها و تحركات منافقین در آن زمان. خودش هم دوبار ترور شده ولی جان سالم به در برده است.

معیار این منافقین خبیث برای انتخاب و ترور کردن مردم بی‌گناه چه بود؟

سبک‌شان برای بعضی‌ا ترورها کور بود، یعنی از پیش تعیین نمی‌کردند. همین که می‌دیدند یک نفر انگشتر عقیق، یا ریش یا موتور هوندا یا اثری از مذهبی‌بودن و انقلابی بودن دارد، همانجا تصمیم گرفته می‌شد و همانجا هم ترور، حالا می‌خواست بقال باشد یا رهگذر یا سپاهی.

همین جواب کافی بود. شهدای دیگر هم که زیارت کردیم و روایت‌شان را شنیدیم نیز به همین شکل شهید شده بودند. فقط دشمن از حضورشان می‌ترسید، برای اینکه این همراهی‌ها را از آنها بگیرد و اتحادشان را خدشه دار کند، بمب‌گذاری می‌کرد و می‌کشست و ترور انجام می‌داد. به خیالش که ما این‌کشتن‌ها مردم می‌ترسند و دست از یاری ما می‌برند (ره) و نظام اسلامی، برمی‌دارند ولی ذهن‌شان از رسیدن به ژرفای جملات امام خمینی (ره) قاصر است که «این انقلاب باید زنده بماند، این نهضت باید زنده بماند، و زنده ماندنش به این خورن‌بزی‌هاست. بریزید خون‌ها را؛ زندگی ما دوام پیدا می‌کند. بکشید ما را ملت ما بیدارتر می‌شود. ما از مرگ نمی‌ترسیم و شما هم از مرگ ما صرفه ندارید. دلیل عجز شماست که در سپاهی شب، متفکران ما را می‌کشید.»

شهیدان شب آماده‌باش بود و بالای پل نگهبانی می‌داد که ناگهان به رگبار بسته می‌شوند، و باز هم منافقین، شهید در آن صحنه تیر می‌خورد و به بیمارستان منتقل می‌شود ولی بعد از چند ساعت شهید می‌شود.

برادر شهید اطلاعات زیادی دارد. از شهدای دیگر محله حصرف می‌زند از دیگری ترورها و تحركات منافقین در آن زمان. خودش هم دوبار ترور شده ولی جان سالم به در برده است.

معیار این منافقین خبیث برای انتخاب و ترور کردن مردم بی‌گناه چه بود؟

سبک‌شان برای بعضی‌ا ترورها کور بود، یعنی از پیش تعیین نمی‌کردند. همین که می‌دیدند یک نفر انگشتر عقیق، یا ریش یا موتور هوندا یا اثری از مذهبی‌بودن و انقلابی بودن دارد، همانجا تصمیم گرفته می‌شد و همانجا هم ترور، حالا می‌خواست بقال باشد یا رهگذر یا سپاهی.